بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 30 آبان 1397.

سؤال: مراد از اطلاق دلیلی که می فرمایید در هر دو قسم از اضطرار مراد از اطلاق دلیل چیست چون ظاهرا در هر دو تا تمسک در شبهه مصداقیه می شود. یعنی چیزی که از ادله می فهمیم هم با در نظر گرفتن اجتنب عن الخمر هم رفع ما اضطروا الیه ما می فهمیم که خمر غیر مضطر

پاسخ: توجه نکته اش را نکردید. بحث سر این است که مثلا نماز جمعه اگر واجب باشد

اشکال ندارد مثال خمر چون نماز جمعه راحت تر است. خمر هم یک مقداری چیز تر است. شارع به من گفته است اجتنب عن الخمر. این خمری که الآن دست می گذاریم را هم شامل می شود. دو تا طرف داریم یک طرفش واقعا خلّ است یک طرفش واقعا خمر است. آن که واقعا خمر است اطلاق دلیل اقتضا می کند جه از آن خلّ اجتناب کنید چه نکنید این خمر را باید اجتناب کنید. بحث این است که اگر از آن خلّ اجتناب کرده باشید این اطلاق قطعا مضیّق است. چون اگر از آن اجتناب کرده باشید دیگر از این نمی توانید اجتناب کنید. بحث این است که اگر از آن اجتناب نکرده باشید چه؟ اطلاق دلیل می گوید که اگر از آن اجتناب نکرده باشید باید از این اجتناب کنید. این عدم اضطرار است. فرض این است که بر فرضی که از آن اجتناب نکردید که یعنی اضطرار شما برطرف شده است.

سؤال: شاید خمر ان طرف باشد

پاسخ: خب ان یک بحث دیگر است. آن بحث این است که اینجا علم نداریم که آن بحث اطلاق

مشکل اطلاق نیست شبهه مصداقیه و از این حرفها نیست. بحث سر این است که البته خب من علم ندارم در اینکه این طرفی که دست میگذارم حتما خمر باشد یا خل باشد. بحث سر این است که عرض کنم خدمت شما من آیا جایی که من علم دارم یک خمری اینجا وجود دارد این خمری که اینجا وجود دارد در هر طرفی باشد بر فرضی که طرف مقابل را عصیان کرده باشید یعنی اتیان نکرده باشید به خاطر اضطرار نسبت به او از آن طرف رفع ید کرده باشید اطلاق دلیل می گوید که این واجب است که آن را اتیان کنید. بحث این است که آیا اینجا اصاله البرائه جاری می شود یا نمی شود. مهم بحث اصاله البرائه است دیگر. اطلاقش که حتما می گیرد. اطلاق ذاتی اش می گیرد. احراز موضوع موضوع احراز شده است دیگر. بحث این است که خمر در هر طرف باشد

فرض این است که اضطرار بلا معین است. بر فرضی که با طرف دیگر رفع اضطرار کردید. فرق معیّن و غیر معیّن این است. معیّن باید با همین رفع اضطرار کنید چون اضطرار به همین است.

سؤال:

پاسخ: نه قطعا این چیز هست. هر طرف باشد این واجب است. این طرف هم باشد واجب است آن طرف هم باشد واجب است. علم اجمالی داریم. این طرف هم باشد خمر در این طرف هم باشد در فرضی که آن طرف را ترک کرده باشید واجب است اطلاق این را می گوید. آن طرف هم باشد علم اجمالی است دیگر. علم اجمالی دارید دگر.

سؤال: الف را مرتکب شدم

پاسخ: الف را نمی توانید مرتکب شوید چه الف باشد چه ب باشد من علم دارم یک واجب واقعی وجود دارد که آن واجب واقعی بر فرض اینکه اضطرار را من ترک کنم اضطرار را با آن یکی

روی یکی دست نگذارید. علم اجمالی من به احدهما است. آن چیزی که من به آن علم اجمالی دارم قطعا وجوب دارد. بنابراین من علم اجمالی به واجب دارم. اگر چیزی بخواهد مانعش باشد باید اصل برائت باشد.

سؤال:

پاسخ: یعنی بحث این است که من یقین دارم که یک واجبی وجود دارد آن واجب این است که با هر یک از اینها من می دانم یا این واجب است بر فرضی که این را ترک کنم یا این واجب است بر فرضی که این را ترک کنم. بالاخره من یکی از اینها را ترک می کنم. من علم اجمالی دارم که یک شیئی این وسط وجوب

سؤال:

پاسخ: من میدانم که آن واجب واقعی (هر کدام که هست) بر فرض ترک طرف مقابلش واجب است.

سؤال:

پاسخ: منهای چیز خارجی. بحث چیز خارجی نیست. منهای تحقق خارجی. من می دانم این بر فرض ترک آن یا آن بر فرض ترک این واجب است. لازم نیست خارجا تحقق پیدا کند تا این وجوب بیاید. ببینید من می دانم اگر این را ترک کرده باشم آن واجب است اگر آن را هم ترک کرده باشم این واجب است.

سؤال:

پاسخ: نه بحث سر این است که من میدانم علم اجمالی ای دارم که یا

خب بنابراین من می دانم یکی از اینها واجب است. واجب مقید. من علم به یک واجب مقید دارم. یا واجب مقید که این طرف است یا آن طرف است.

می دانم که یکی از اینها تحقق دارد. فرض این است که یکی از اینها را به خاطر چیز ترک می کنم.

ببینید می دانم یا این را ترک میکنم یا دیگری را. هر کدام را ترک کنم طرف مقابلش واجب است. به این معنا که من می دانم که هر یک از اینها را ترک کنم این چیزش

سؤال:

پاسخ: نه من می دانم یعنی علم دارم یک واجب مشروطی اینجا وجود دارد یعنی اگر

من می دانم شارع یا به من گفته است که اگر الف را ترک کردی ب را انجام بده یا اگر ب را ترک کردی الف را انجام بده. همین اقتضا می کند که

خود همین اقتضا دارد.

میدانم احد الموضوعین تحقق دارد. لازم نیست آن واجب باشد. احد الموضوعین باشد کافی است دیگر.

سؤال:

پاسخ: بحث سر همین است دیگر ما می گوییم یک واجبی اینجا وجود دارد. ما علم داریم به یک واجب این واجب اگر برائت شرعیه نباشد فعلی است. پس علم به واجب فعلی داریم باید

سؤال:

پاسخ: خب اگر آن باشد برائت جاری می شود دیگر. فرض این است که شما فرض کردید حکم فعلی احراز نشده است. می خواهید با این بگویید حکم فعلی بودنش احراز نشده است دیگر.

سؤال:

پاسخ: برائت شرعی انصرافش به خاطر این است که در واقع عرض کنم یک حکم واقعی ای وجود دارد که آن حکم واقعی این که فعلی نباشد خلاف ارتکاز است. شما فرض کردید خود حکم واقعی را دارید چیز می کنید نه فعلیتش را. می گوید حکم واقعی را من علم ندارم..

سؤال:

پاسخ: ارتکازی که شما دارید کاشف از این است که حرفهایی که می زنید درست نیست. یعنی یک علم اجمالی وجود دارد ولو به نحو مقید

می خواهم بگویم یک موقعی شما ارتکاز را قبول ندارید اگر ارتکاز را قبول داشته باشید باید کاشف انّی بدانید از اینکه اینجا حکمی وجود دارد و آن حکم هم فعلی است. یعنی اگر ما احراز فعلیت نکنیم مأمن داریم. قبح عقاب بلا بیان جاری می شود.

سؤال:

پاسخ: شما می گویید ارتکاز داریم که باید انجام دهیم. ارتکاز داریم که اصل عملی جاری نمی شود دیر. معنایش این است که ارتکاز داریم یک حکم واقعی اینجا وجود دارد حکم واقعی هم فعلی است. معنایش همین است دیگر.

نه حتما باید به اینجا برگردد. نمی تواند به اینجا برنگردد.

سؤال:

پاسخ: نه این خودش کاشف از این است که اطلاق وجود دارد. یعنی کاشف از این است که یک حکمی این وسط وجود دارد. ببینید ما این اطلاق که میخواهیم بگوییم عرض کردم ما این اطلاق را برای اثبات فعلیت حکم نمی خواهیم اطلاق را ثابت کنیم. حکم در هر جایی ساقط باشد اگر اصل ترخیصی جاری نشود ظهورش در فعلیت است. اینکه ما فعلیت را برای حکم ثابت می کنیم به دلیل اینکه مانعی از اخذ به ظاهر دلیل در فعلیت وجود ندارد. چون فرض این است که اصل ترخیصی جاری نیست. به خاطر اطلاق و اینها نیست. نکته دیگری است. اطلاق اصل اینکه حکم در اینجا وجود دارد را بنابراین این یک قضیه شرطیه داریم اگر حکم جاری باشد فعلی است. یعنی ظهور دلیل در فعلیتش است. این اگر باشد ظهورش در فعلی این قضیه شرطیه را ما با اطلاق ثابت نمی کنیم شرطش را با اطلاق ثابت می کنیم. با اطلاق ثابت می کنیم که اینجا حکم وجود دارد. بعد با توجه به آن ارتکاز می گوییم اصل ترخیصی وجود ندارد. اصل ترخیصی که وجود نداشت پس این ظهور مانع ندارد. ظهور دلیل در فعلیت را باید به آن اخذ کرد.

سؤال:

پاسخ: یعنی در واقع معنای برائت عقلیه جاری نشددنش این است که ما یقین داریم که شارع اراده دارد عقلا ئا دیگر. برائت عقلیه جایی است که ما اراده شارع را احراز نکرده باشیم ولو به جهت دیدگاه عقلایی اگر اراده ظاهریه شارع را احراز کرده باشیم دیگر برائت عقلیه معنا ندارد.

سؤال:

پاسخ: که من می خواهم بگویم اراده الزامیه شارع با حکم الزامی شان توأم است. اگر شما کشف کردید که اراده الزامیه دارید یعنی حکم الزامی هم دارید. این که می خواهم بگویم کاشف از اطلاق است به خاطر همین است این دو تا با هم دیگر

اینکه گفتم حاج شیخ اینجا تعبیر می کند که اینجا ما حکم نداریم ولی چون ملاک را کشف می کنیم از ملاک

نمی شود این دو تا را تفکیک کرد. اگر یک جایی فهمیدیم که ملاک وجود دارد قهرا باید بفهمیم که حکم هم وجود دارد. بله جایی که گاهی اوقات اگر شما گاهی اوقات حکم محتمل است. نسبت به ملاک واقعی مشکوک است ولی به خاطر اهمیتی که آن ملاک واقعی دارد عقل انسان به لزوم احتیاط حکم می کند. معنای عقل انسان به لزوم احتیاط کردن این است که اراده ظاهریه دارد. این اراده ظاهریه با حکم ظاهری یکی است.

سؤال:

پاسخ: حالا فرض این است که این جاها تصدی چیز هست دیگر. یعنی فرض این است که عقلا اینجا می گویند که شما باید انجام دهید. تصدی گاهی اوقات احراز تصدی حالا امروز یک مقداری توضیح می دهم

خب بحث ما در بحث علم اجمالی به تدریجیات مرحوم آقای صدر یک تقسیم سه گانه کرده بودند. ایشان فرموده بودند که یک امر مستقبلی که در واجب تأثیر دارد مرتبط با واجب هست مرتبط با یک وجوب هست سه گونه تصویر دارد. یا با وجوب خطابا و ملاکا تأثیر دارد یعنی وجوب هم خطابش آینده است هم ملاکش آینده است. یا با وجوب خطابا مرتبط است ولی ملاکا مرتبط نیست. یعنی خطاب در آینده است ولی ملاکش از همین الآن است. یک جور سوم این است که نه خطاب و ملاک هر دو از همین الآن است و فقط واجب مقیّد است. مرحوم آقای صدر این قسم دوم را این طور تصویر کرده بودند. فرموده بودند تصویر این قسم دوم به این شکل است که ما واجب معلّق را اگر محال بدانیم. وقتی واجب معلّق را محال دانستیم وقتی زمان قید واجب هست، قهرا قید وجوب هم باید باشد. ولو همین الآن شیء ملاک دارد یعنی نیاز وجود دارد. ببینید بعضی چیزها هست دخالت دارد در نیازداری من. من شخصی که مستطیع می شود این شخص مستطیع نیاز به حج وجود دارد کسی که گرسنه می شود غذا خوردن برای او ملاک دارد. اگر ما می گوییم هر زمانی که گرسنگی تصویر شد از همان زمان هم وجوب می آید. ولی ممکن است به ملاحظه یک امری که در آینده می آید از همین الآن نیاز باشد. یعنی من اگر در آینده مهمان به خانه ام بیاید از همین الآن باید خانه ام را مرتب کنم. نیاز به مرتب کردن خانه همین الآن است ولو آمدن مهمان در آینده است.

سؤال: واجب ما چیست

پاسخ: مرتب کردن خانه. ممکن است بگوییم که کسی واجب معلّق را که انکار میکند می گوید که چون واجب

در واقع من باید از مهمان در آینده پذیرایی کنم. از همین حالا من نیاز دارم به پذیرایی کردن مهمان در آینده. اجازه دهید یک مقداری بعضی نکاتش را عرض می کنم مطلب واضع تر می شود. خب آقای صدر یک این سه قسم را تصویر می کنند که عرض کردم مراد از این خطابا که ما میگوییم اینجا مرحله مجعول است نه مرحله جعل. ما در واجبات یک مرحله جعل داریم یک مرحله مجعول داریم. یعنی یک قضیه شرطیه را وقتی اعتبار می کنیم یک موقعی نفس زمان اعتبار به قضیه شرطیه بما هو قضیه شرطیه را ملاحظه می کنیم زمانی که این قضیه شرطیه صدق می کند یک موقعی زمانی که آن جزا محقق می شود را ملاحظه می کنیم. اینجا در واقع اینکه ما می گوییم خطاب فعلی هست یا نیست مراد زمان جزا هست نه زمان قضیه شرطیه. یک قدری عبارت های آقای صدر در تقریراتش و اینها واضح نیست این مطلب را می خواهند بیان کنند. ولی باید مرادشان این باشد. یک مقداری توضیح می دهم شاید مطلب واضح تر شود. در این بحث مرحوم آقای حاج شیخ در درر که وارد می شود، ایشان می گویند که ما برای اینکه این مطلب علم اجمالی به تدریجیات واضح تر شود باید برگردیم به بحث واجب معلّق. ببینیم اصلا ما واجب معلّق را می توانیم تصویر کنیم یا نمی توانیم تصویر کنیم. و ما در جای خودش گفتیم که ما سه جور واجب نداریم. واجب مطلق منجّز. واجب مطلق معلق و واجب مشروط. ما دو قسم بیشتر نداریم. تثلیث الاقسام صحیح نیست. بعد آنجا در بحث واجب معلّق و اینها ایشان این طوری مطرح می فرمایند که انسانی که به یک شیء مقیّد اراده اش تعلّق می گیرد اراده دارم به نماز عند الزوال. یک موقعی مثلا نماز حالا در مورد حج عرض کنم اراده من تعلّق گرفته است به حج عند الاستطاعه. دو گونه این تعلّق اراده تصویر می شود یک موقعی این اراده به گونه ای است که آن قید که استطاعت هم باشد به جهت این اراده به آن تحریک صورت می گیرد. محرکیّت اراده گاهی اوقات به آن قید هم سرایت می کند گاهی نمی کند. کجا به قید سرایت می کند کجا به قید سرایت نمی کند؟ یک موقعی آن قید مفروض الوجود فرض می شود بر فرض اینکه این قید تحقق داشته باشد من اراده دارم به اینکه مقیّد تحقق پیدا کند. خب بر فرض وجود خارجی پیدا کردن نقید نمی شود تحریک کرد. تحریک، در ظرف قبل از وجود خارجی است. من یک شیئی که موجود شده است نسبت به موجود که نمی شود تحریک

تحریک در جایی هست که یک شیء هنوز موجود نشده است می تواند موجود شود می تواند معدوم شود من تحریک می کنم که شما وجود را محقق کنید نه عدم را. ولی یک شیئی که فرض کردیم موجود شده است معنایش این است تحریکی نسبت به او معنا ندارد. بنابراین آن شیئی که شما مفروض الوجود فرضش می کنید قهرا اراده نسبت به او تعلق نمی گیرد. اگر قید واجب شما مفروض الوجود باشد اراده نسبت به او محرکیّت ندارد. خب یک جور اینگونه است. یک موقع نه مفروض الوجود فرض نمی کنیم. وقتی مفروض الوجود فرض نکنیم برای اینکه این مقید بما هو مقید تحقق پیدا کند من هم باید ذات مقید را بیاورم هم قیدش را بیاورم. پس اراده من هم نسبت به مقید محرکیت دارد هم نسبت به قیدش. ما دو جور بیشتر تصویر نداریم. یا آن قید را مفروض الوجود می گیرید که اراده نسبت به او محرکیت ندارد یا مفروض الوجود نمی گیرید که اراده نسبت به او محرکیت دارد. همین دو قسم را بیشتر از این دو قسم هم نیست. ورای همه اصطلااحات و الفاظ و امثال اینها. ما این دو قسم بیشتر نداریم. ایشان یان طوری مطرح می فرمایند.

ولی اینجا یک خلطی شده است. آن این است که توجه فرمایید یک موقعی حالا من دقیقا روی زمان مطلب را پیاده کنم حالا قبل از اینکه من مطلب ایشان را بگویم یک نکته ای را از کلام مرحوم آقای صدر اضافه کنم تا وارد بحث ایشان شویم. مرحوم آقای صدر در بحث همین واجب مشروط و واجب مطلق یک نکته ای را تذکر می دهند. ایشان می فرمایند اگر قیدی غیر اختیاری باشد قهرا باید مفروض الوجود فرض شود. چون اختیاری نیست که شارع بخواهد آن را تحریک کند. اگر مفروض الوجود فرض نشود باید نسبت به او محرکیت وجود داشته باشد و قیدی که غیر اختیاری است این مطلب در موردش معقول نیست. بنابراین زمان که غیر اختیاری است قههرا قید وجوب هم هست. صرفا قید واجب نمی تواند باشد. چون غیر اختیاری است. این را داشته باشید. حالا ببینید یک شیئی که من می گویم که حجّ در ذی حجه مطلوب من است

سؤال:

پاسخ نه نه آن یک توضیحی بود در مورد اینکه قیود غیراختیاری همیشه باید مفروض الوجود فرض شود. من می خواهم همین را توضیح دهم. من این را می خواهم بگویم که مفروض الوجود فرض شدن خلطی شده است اینجا که می خواهم توضیح دهم.

ببینید شیئی که زمان همیشه مفروض الوجود باید فرض شود. ولی اینکه مفروض الوجود فرض می شود و یک وجوبی با فرض زمان در نظر گرفته می شود دو جور تصویر می شود. یک موقعی این زمان به نحو شرط متأخّر است یک موقعی به نحو شرط مقارن است. یک موقعی ما می گوییم که آن ذی حجه ای که در آینده می آید و ما مفروض گرفتیم که در آینده خواهد آمد، در همان آینده وجوب الحج را اعتبار می کنیم. وجوب حجی که مقارن با زمان هست را اعتبار می کنیم. یک موقعی نه ما می گوییم زمان در آینده می آید این زمانی که در آینده می آید و من هم نمی خواهم محرکیت نسبت به تحقق زمان ایجاد کنم این از همین الآن وجوب بیاید.

سؤال:

پاسخ: در ظرف خودش وقتی می آید من علم دارم که در ظرف خودش هست. اگر واقعا در ظرف خودش زمان تحقق داشته باشد از الآن وجوب بیاید. بحث علم و جهل را کار نداریم. بحث این است که یک موقعی می گوییم ه اگر زمان در آینده باشد که هست بر فرضی که زمان در آینده تحقق داشته باشد از الآن وجوب حج می آید. یک موقعی هست می گوییم نه همان موقعی هم که زمان تحقق پیدا می کند وجوب از همان زمان می آید. دو جور تصویر دارد. حالا فایده اش چیست بعد در موردش بحث می کنم. یعنی در عالم تصور ما دو جور زمان را می توانیم اخذ کنیم. یعنی امور غیراختیاری که من جمله زمان هست این امور غیراختیاری مفروض الوجود فرض می شوند ولی لازمه مفروض الوجود بودن این نیست که وجوبی که جعل می شود مقارن همان شیء مفروض الوجود فرض شود، جعل شود، اعتبار شود. نه ممکن است مقارنش اعتبار شود ممکن است قبل از آن اعتبار شود. واجب معلق یعنی این. یعنی من می گویم که زمانی که در آینده تحقق دارد و من نمی خواهم آن زمان را محقق کنم دست من نیست که محققش کنم. بر فرضی که زمان در آینده محقق باشد که هست از حالا وجوب می آید. مشکل تصوری که ندارد. حالا فایده اش چیست یک بحث دیگر است که در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: همان تصویر ثبوتی اش. حالا ملاکش را بعد عرض می کنم.

خب حالا بحث سر این است که چرا

سؤال: منظورتان از وجوب اراده فعلی منجّز است

پاسخ: وجوب یعنی اعتبار لزومی. یعنی من جعل می کنم یک لزوم را. حالا از این الفاظ یک مقداری خارج شویم.

حالا می خواهم جوهره اش را بگویم. یک کلام اینجا می گویم تکمیلش باشد برای شنبه. بحث این است که شارع کی می خواهد محرکیّت ایجاد کند؟ من آیا در آینده می خواهم عبد نسبت به آن شیء تحریک شود؟ یعنی زمان تحقق زمان و مقارن با تحقق زمان می خواهم محرکیت عبد و تحرک عبد حاصل شود. یا تحرک عبد قبل از آن زمان را می خواهم محقق کنم؟ کدام یک از اینها هست؟ روح حکم این است که من می خواهم نسبت به او تحریک ایجاد کنم ولو در اینکه من شما را در مسیر ایجاد او قرار دهم. اینکه ما یک شیئی را واجب می کنیم لازم نیست خود آن شیء را مستقیما من ایجاد کنم همین که من از همین الآن بتوانم کاری کنم که این شیء در آن زمان محقق شود همین مقدار کافی است برای اینکه آن شیء واجب باشد. واجب یعنی کاری کنم که مکلّف بتواند تحریک پیدا کند، تحرّک پیدا کند نسبت به تحقق شیء در آینده. یک موقعی هست نه من نمی خواهم الآن این طرف تحریک شود می خواهم در آینده تحریک شود. یک موقعی هست نه از همین الآن

سؤال:

پاسخ: نه نه تحریک به مقدمات همان تحریک به شیء است. چون اصلا مقدمه خودش خصوصیت ندارد. الفاظ را کنار بگذارید. بحث سر این است که روح واجب این است که من می خواهم کاری کنم که آن شیء تحقق پیدا کند. ببینید وقت گذشته است فقط یک جمله بگویم این را توجه فرمایید من فعلا نسبت به واجبات تولیدیه به اصطلاح مطلب چیز می کنم. من مأمور هستم به قتل زید. قتل زید یک ساعت دیگر تحقق پیدا می کند. الآن باید تیر را پرتاب کنم یک ساعت دگر تیر به هدف می خورد. آن چیزی که مطلوب شارع هست قتل زید در یک ساعت دگر است. ولی از همین الآن من می خواهم کاری کنم که شما قتل زید در یک ساعت آینده را تحقق بخشید. همین الآن وجوب قتل زید در یک ساعت دیگر می آید. چون الآن من می توانم کاری کنم که با این پرتاب تیر یک ساعت دگر قتل زید تحقق پیدا کند. و اینجا چیزی که واجب است این را در بحث علت و معلول تولیدی مطرح کردم که بعضی ها گفتند در واجبات تولیدیه، وجوب به علت تعلّق می گیرد نه آن معلولی که مطلوب و محبوب شارع هست. خب چیزهای دیگر گفتند به این دلیل که من قدرت بر او ندارم. خب پاسخ داده اند که قدرت بر مقدمات شیء قدرت بر شیء است. لازم نیست من مستقیم

سؤال:

پاسخ: نه تسامح نیست حقیقت است. قدرت یعنی من می توانم آن را محقق کنم. من می توانم کاری کنم که در ظرف خودش محقق شود همین الآن.

سؤال:

پاسخ: نه نسبت به خود همان می آید. خود همان می آید آن باعث می شود که من مقدمه را تحریک کنم. یعنی همین الآن من می توانم کاری کنم که قتل در یک ساعت دیگر محقق شود. چون قدرت بر مقدمه دارم. قدرت بر مقدمه قدرت بر ذی المقدمه است بنابراین وجوب ذی المقدمه از همین حالا می آید.

سؤال:

پاسخ: لازم نیست امکان داشته باشد. بین قدرت و مقدور وحدت زمان شرط نیست. الآن من قدرت دارم به یک شیئی که در آینده

من همین الآن قدرت دارم به بهشت رفتن. می توانم کار خوب کنم. الآن قدرت دارم که بهشت رفتن در آینده را محقق کنم مقدماتش را فراهم کنم. الآن نمیتوانند از من بخواهند که همین الآن داخل بهشت شوم. ولی همین الآن می توانند از من بخواهند که بعدا داخل بهشت شوم. شما وقتی این مطلب را تصویر می کنید زمان را قید واجب قرار بدهید. شما زمان را قید واجب قرار نمی دهید. می گویید الآن که من نمی توانم بهشت بروم. من بهشت رفتن الآن که مطلوب نیست. بهشت رفتن در آینده همین الآن مطلوب است. از همین الآن بهشت رفتن در آینده را می خواهم من تحریک کنم به طرف او.

سؤال:

پاسخ: نسبت به همان تحریک می کنم. اصلا تحریک به مقدمه خودش اصلا تحریکیتی ندارد. تحریک به او هست که این را تحریک می کند. چون من به ذی المقدمه تحریک می کنم اصلا من به ذی المقدمه فقط تحریک می کنم. تحریک به ذی المقدمه است که تحریک مقدمه را می آورد. تحریک مقدمه خودش محرکیّتی ندارد مقدمه چون مطلوب من نیست. چون ذی المقدمه را من دارم تحریک می کنم مقدمه تحریک می شود.

سؤال:

پاسخ: نه می شود چرا نمی شود؟ شما به الفاظ دارید باز چیز می کنید. یعنی تحریک را معنا می کنید که من کاری کنم که همین الآن شیء ایجاد شود. تحریک این نیست. کاری کنم که در سلسله عللش قرار گیرد. نخیر تحریک مقدمات تحریک به آن شیء است. الفاظ است دیگر. اگر این را می خواهید بگویید می گویید لفظ تحریک در جایی که تحریک به مقدماتش هست لفظ تحریک صدق نمی کند

خب همین است این موضوع است.. یعنی آن که ملاک عقل است به لزوم امتثال همین است.

سؤال:

پاسخ: نخیر عقل می گوید آن چیزی که من نسبت به او تحریک شدم به همان نحوی که تحریک شدم خودم را در مسیر تحریک قرار دهم.

خب این بحث تمام.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد